

جورج گوردن بایرون

مانفرد

شعری نمایشی

برگردان الهام زل چمان

نشر گوشه

۱۳۹۵

بایرون، جورج گوردن، ۱۷۸۸-۱۸۲۴م. Byron, George Gordon
مافرد: شعری نمایشی / جورج گوردن بایرون؛ برگردان الهام
نیل چیان.
تهران، نشر گوشه، ۱۳۹۵.
۱۵۲ ص.
978-600-94993-1-1

سرشناسه:
عنوان و پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:

فیبا.
عنوان اصلی: Manfred: a dramatic poem, 1819.
شعر انگلیسی - قرن ۱۹م. - ترجمه شده به فارسی.
شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از انگلیسی.
نیل چیان، الهام، ۱۳۵۴ - مترجم.

وضعیت فهرست‌نویسی:
یادداشت:
موضوع:
موضوع:
شناسه‌ی افزوده:
رده‌بندی کنگره:

PR
۸۲۱/۷
۴۰۹۰۹۱۴

رده‌بندی دیویی:
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:

نشر گوشه

نشانی: تهران، خیابان ولت، خیابان سلیمی، کوچه‌ی مریم، پلاک ۴، واحد ۴.

تلفن: ۲۲۶۰۴۵۰۸

تارنما: www.goosheh.org نشانی الکترونیکی: gooshehp@gmail.com

جورج گوردن بایرون

برگردان الهام نیل چیان

چاپ اول: ۱۳۹۵

طرح جلد: ساعد مشکی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: اورنگ

ISBN: 978-600-94993-1-1

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۹۳-۱-۱

کلیه حقوق چاپ، نشر، تکثیر و اجرا از آن نشر گوشه است.

فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۳۹	مانفرد: شعری نمایشی
۴۱	پرده‌ی اول
۶۷	پرده‌ی دوم
۱۰۹	پرده‌ی سوم
۱۴۴	توضیحات

مقدمه‌ی مترجم

شاید بتوان گفت، در میان شعرای انگلستان، نام‌آشنا‌ترین شاعر انگلیسی در نظر اهل ادب پس از ویلیام شیکسپیر^۱، لُرد بایرون است: جورج گوردن بایرون. این شاعرِ انگلیسی در ۲۲ ژانویه‌ی ۱۷۸۸ در لندن دیده به جهان گشود. او را در زمره‌ی شاعرانِ رمانتیک انگلستان به‌شمار آورده و به‌خاطرِ خلقِ آثاری چون سفرِ زیارتیِ چایلد هرولد^۲ (۱۸۱۰)، مانتفرد^۴ (۱۸۱۷) و دُن ژوان^۳ (۱۸۱۹-۲۴) بسیار ستوده‌اند.

شخصیت‌هایی که بایرون در آثارِ خود خلق می‌کند آشکارا ویژگی‌های شخصیتیِ خودِ او را انعکاس می‌دهد: قرنِ نهمیِ بایرونیک که نخستین‌بار در شعرِ بلندِ سفرِ زیارتیِ چایلد هرولد و در شخصیتِ به‌نامِ هرولد تجسم می‌یابند. قهرمانِ بایرونیک کسی است که ادبیاتِ اروپای قرنِ نهم به‌جد مطالعه می‌کند؛ معمولاً اصیل‌زاده است؛ به لحاظ فرهنگی با جامعه بیگانه است و به همین دلیل ضدقهرمان به حساب می‌آید؛ و عموماً رازی تاریک، که برای خودِ او و دیگران تهدیدکننده است، در سینه دارد. قهرمانِ بایرونیک بر ضد فضایل و ارزش‌های قهرمانی سنتی حرکت می‌کند و از هوشمندی، زیرکی، عاطفه و حس نفرتی شدید، انگیزه، نامهربانی، امیال مادی، نوسانات احساسی، سودازدگی، بدبینی، طنز سیاه و ادراکاتِ تنگ و پرخوردار است. در اثر معروفِ نمایشیِ بایرون، مانتفرد^۴، این الگوِ شخصیتی از هم‌نوعانِ ماقبلِ خود در آثارِ او فراتر رفته و به سطوحی عمیق‌تر از شخصیتِ قهرمانِ بایرونیک دست می‌یابد.

1. William Shakespear

2. Childe Harold's Pilgrimage

3. Don Juan

4. Manfred: A Dramatic Poem

پدر بایرون، ناخدا جان بایرون^۱، معروف به «جک دیوانه»^۲ و مادر او کاترین گوردن^۳، زنی ثروتمند و اهل اسکاتلند بود. جان بایرون بخش اعظم ثروت کاترین را به باد داد و به همین دلیل کاترین تصمیم به جدایی از او گرفت و جورج کوچک را به اسکاتلند برد. آنها چندین سال با مشقت امرار معاش می‌کردند تا آنکه در ۱۷۹۸ بایرون ده‌ساله وارث ثروتی غیرمنتظره از جانب عموی بزرگ خود ویلیام، بارون بایرون پنجم، شد. جورج ده‌ساله، گذشته از ثروت هنگفت و عمارت نیوسید آبی^۴، رارده لقب لُرد نیز شد. بارون لقبی ست که به اشخاصی که ادشاه املاکی در اختیارشان می‌گذاشت، داده می‌شد. آنان را «لُرد»، به معنای سرور، خطاب می‌کردند. بایرون از همان ابتدا به تالارها و ویرانه‌های عظیم این عمارت، که هنری هشتم به بایرون‌ها پیشکش کرده بود، دل باخت.

او در پانزده سالگی به دایر عموی خود، مری چاورث^۵، که در آن زمان نامزد داشت، عاشق شد و پیشنهاد ازدواج داد. وی پیشنهاد بایرون را نپذیرفت و بدین ترتیب مری نماد عشق دست‌یافتنی و آه‌آل در زندگی او شد. همان سال خواهر ناتنی خود، آگاستا لی^۶، را ملاقات کرد: معشوق ازلی خود را. از آگاستا خواست تا او را «نه تنها برادر»، بلکه به عنوان «دوست‌ترین و عاشق‌ترین دوست خود» بداند. هر چه از مادر خشن و زمخت خود فاصله می‌گرفت به آگاستا نزدیک‌تر می‌شد.

بایرون در ۱۸۰۵ به کالج ترینیتی کیمبریج راه یافت. اولین اشعار خود را با عنوان قطعه‌های زودگذر^۷ در ۱۸۰۶ و در حالی که هجده ساله است به چاپ

1. John Byron

2. Mad Jack

3. Catherine Gordon

۴. Newstead Abbey: صومعه‌ای قدیمی‌ست که در قرن دوازدهم بنا و در قرن شانزدهم به عمارتی خصوصی مبدل شد. این عمارت در شهر ناتینگهام است.

5. Mary Chaworth

6. Augusta Leigh

7. Fugitive Pieces

خصوصی رساند. سال بعد ساعات بطالت^۱ را به چاپ رساند. در ۱۸۰۹ به مجلس اعیان راه یافت و از آن پس با دوست و یار همیشگی‌اش، جان هابهاس^۲، به سفر پرداخت. آنها به پرتغال، اسپانیا، جبل الطارق، مالتا، یونان و آلبانی سفر کردند. در یونان بود که شعر بلند سفر زیارتی چایلد هرولد را آغاز نمود. آنها در مارس ۱۸۱۰ به سمت قسطنطنیه (استانبول کنونی) حرکت کردند. اقامت بایرون در یونان تأثیر بی‌یاری بر او گذاشت. صراحت بیان آنها آشکارا با ظاهر سازی و توداری انگلیسی در تضاد بود و نگرش او را به رفتارهای انسانی وسعت بخشید. او به نور آفتاب و سیرت مرمان آن خطه بینهایت علاقمند شده بود.

بایرون در ژانویه ۱۸۱۱ به لندن بازگشت. یک ماه بعد، جان ماری^۳ دو بند اول سفر زیارتی چاپ کرد. هرولد را برای او به چاپ رساند و «بایرون یک شبه مشهور شد».^۴ این شعر داستان سفرهای اندیشه‌های مردی جوان است که از عیش و نوش و لذات زندگی خسته و رویگردان به جست‌وجوی مفری‌ست در سرزمین‌های بیگانه. همچنین دو بند اول این شعر از سودای نسلی خسته از جنگ‌های عصر ناپلئون سخن می‌گوید. هر دو این‌ها در اصل بارتابو از داستان زندگی خود شاعر است و می‌توان گفت بایرون با این شعر اولین اتوبیوگرافیک خود زندگی‌نامه‌اش را خلق می‌کند. در این شعر، بایرون به پوچی جاه‌طلبی، ماهی‌رودن لذت‌ها و بیهودگی کمال‌طلبی می‌پردازد.

در تابستان ۱۸۱۳ تشویش حاصل از رابطه‌اش با اُگاسا را در اثری چون عروس آبی‌دوس^۵ (۱۸۱۳)، گبر^۶ (۱۸۱۳)، دزد دریایی^۷ (۱۸۱۴) و لارا^۸ (۱۸۱۴) انعکاس داد. دزد دریایی در همان روز انتشار ده‌هزار نسخه فروش داشت.

1. *Hours of Idleness*

2. John Hothouse

3. John Murray

۴. به گفته‌ی خود بایرون: «یک روز صبح بیدار شدم و خود را مشهور یافتیم».

5. *The Bride of Abydos*6. *The Giaour*7. *The Corsair*8. *Lara, A Tale*

بایرون در ژانویه ی ۱۸۱۵ با آنابلا میلبنک^۱ ازدواج کرد. درست یک سال بعد، آنابلا وی را ترک کرد و در حالی که شایعاتی در مورد بایرون و روابط متعددش پراکنده بود، به خانگی پدری خود پناه برد. بایرون، خسته و زخمی از تهمت‌های اخلاقی، در آوریل ۱۸۱۶ برای همیشه انگلستان را ترک گفت.

ابتدا به ژنو رفت و همان سال زندانی شی آن^۲، دو شعر معروف تاریکی^۳ و پرومته^۴ و سومین بند چایلد هرولد را خلق کرد، که در آن هرولد از بلژیک و از طریق رود اینر رانه ی سوئیس می‌شود. بایرون در این بند به موضوعات داغ روز در اروپا می‌پردازد. از دریاچه‌ها و رشته کوه‌های سوئیس گرفته تا ژان ژاک روسو^۵، ناپلئون^۶ و جنگ واترلو همه در آن تصویر می‌کشد.

سفر بایرون به منطقه ی کوهستانی برن^۷ مقدمات لازم برای خلق اثر بزرگ دیگری را با عنوان مانفرد (۱۷) فراهم کرد. شعری نمایشی که به عمق احساس گناه و ناامیدی‌های روح رمانتیک^۸ می‌پردازد و حاصل این اندیشه است که انسان «نیمی خاک است، نیمی اله، نه برای هیولای داد و نه پرواز».

بایرون بیو^۹ و دو بند اول دن ژوان را در ۱۸۱۸ به رشته ی تحریر درآورد. در ۱۸۲۱ پیش‌گویی دانتی^{۱۰}، مارینو فالیرو^{۱۱}، سارداناپالوس^{۱۲}، قابیل^{۱۳}، دو فوسکاری^{۱۴} و بندهای سوم، چهارم و پنجم دن ژوان را به چاپ رساند. او در ۱۸۲۳ ژنو را ترک کرد و به نمایندگی از کمیته ی لندن برای کمک‌رسانی

1. Ann Isabella Milbank

2. *The Prisoner of Chillon*3. *Darkness*4. *Prometheus*

5. Jean Jacques Rousseau

6. Napoleon Bonaparte

7. Battle of Waterloo: جنگ واترلو در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ در نزدیکی دهکده ی واترلو (در بلژیک کنونی) اتفاق افتاد. در این جنگ، بریتانیا به فرماندهی دوک ولینگتن ارتش ناپلئون را شکست داد.

8. Berne

9. *Beppo*10. *The Prophecy of Dante*11. *Marino Faliero*12. *Sardanapalus*13. *Cain*14. *The Two Foscari*

به یونانی‌ها در مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی خود علیه تُرک‌ها به کفالینیا در یونان رفت و در ۱۸۲۴ فرماندهی بخشی از سربازان سولی در یونان را بر عهده گرفت. اما در ۱۹ آوریل همان سال بر اثر ابتلا به بیماری مالاریا در میسولونگی درگذشت. جسدش را به انگلستان آوردند. اما کلیسای وست‌مینستر از تدفین او سرباز زد و به همین دلیل او را در آرامگاهی خانوادگی، در نزدیکی نیوستد، به خاک سپردند. هرچند ۱۴۵ سال بعد، یادردی به نام او در کلیسای وست‌مینستر بنا نهادند.

رمانتیسم یا جنبش رمانتیک

رمانتیسم ریشه‌های ریشه‌ای می‌توان رد قوانین نظام‌مند و عقل‌گرایی رایج در کلاسیسیسم قرن هجدهم و نوزدهم و کلاسیسیسم پایان قرن هجدهم دانست. برخی ویژگی‌های دوره‌ی رمانتیسم را می‌توان چنین برشمرد: درک بالا از زیبایی طبیعت، تجلیل حواس و عواطف انسان در برابر عقل و منطق، بازگشت به درون و بررسی هویت انسانی و حالات و استعدادهای نهانی ذهنی او، مشغله‌ای ذهنی بانبوغ و قهرمان‌پروری و تمرکز بر شور و اشتیاق و کشمکش‌های درونی او، تعریفی نواز مفهوم هنرمند به عنوان خالقی منحصر به فرد و شاعر، با روح خلاق خود فراتر از قواعد خشک و سنتی جامعه می‌رود، تأکید بر قوه تخیل به عنوان دروازه‌ای به سوی تجربه‌ای متعالی و حقیقت روح، علاقه‌ای مفرط به فرهنگ عامیانه و ریشه‌های فرهنگی ملی-قبیله‌ای. همچنین رمانتیک‌ها در آثار خود بر سردیت، ذهنیت، تخیل، خودانگیختگی، احساسات، بصیرت و رمز و راز تأکید داشتند.

رمانتیسم انگلستان به جنبشی انقلابی تلقی می‌شود که علیه فلسفه‌ی فکری قرن هجدهم انگلستان و در دهه‌ی پایانی همان قرن شکل گرفت. تعریف بدیع ویلیام وردزورث^۱ از شعر، شاید نقطه‌ی عطفی بود برای شروع دوره‌ی رمانتیسم

در انگلستان. او در ۱۷۹۸ در مقدمه‌ی قطعه‌های تغزلی^۱ می‌نویسد: «شعر جوشش خودانگیخته‌ای از احساسات شدید است.» این جمله را بیانیه‌ی جنبش رمانتیک انگلستان در شعر می‌دانند.

ویلیام وُردزورث، ساموئل تیلر کلریج^۲ و رابرت سائی^۳ به «نسل اول» شاعران رمانتیک تعلق دارند. از میان شاعران «نسل دوم» می‌توان به لُرد بایرون، بررسی بیش شلی^۴ و جان کیٹس^۵ اشاره کرد. ویژگی اصلی رمانتیک‌ها روحیه‌ی انقلاب و پرسور آنهاست و این ویژگی تقریباً در همه‌ی رمانتیک‌های انگلستان به چشم می‌خورد. وُردزورث در قطعه‌های تغزلی به «امور روزمره» رنگ و بویی اصیل و بدیع می‌بخشد و با این حرکت خود، انقلابی در ادبیات به وجود می‌آورد. کلریج در اثر معروف خود، «سرافیا لیتراویا» به تعریف مفاهیمی چون تخیل، خیال و خلاقیت می‌پردازد. وی گمانه‌های احساس و اندیشه را از عناصر اصلی ادبیات می‌داند و آن را تخیل می‌نامد. تخیل توانایی دوگانه‌ی انسان در درک شهودی و فهم منطقی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. او توانست از طریق پیوند تضاد، کل را با جزء، عینی را با ذهنی و عام را با خاص منسب دهد. کیٹس از ناپایداری طبیعت به جاودانگی هنر و اساطیر پناه می‌برد. او در «سید مای» شش‌گانه‌ی خود، سوار بر بال تخیل و در جست‌وجوی حقیقت به دنیایی از جاودانگی دست می‌یابد اما همواره به واقعیت باز می‌گردد و مدام بین این دو قلمرو در نوسان است. او می‌تواند برخی اسطوره‌ها را به عاریت گرفته، اسطوره‌ی خویش را می‌آفریند. قهرمانان او انسان‌هایی با وسعت نظر و محکوم به رنج هستند، چراکه بصیرتشان باعث می‌شود دگران تنهایشان بگذارند، زیرا انسان‌های معمولی قادر به درک آنها نیستند. برخی مورد ظلم حکومت‌های ستمگر واقع شده و برخی نیز از ارزش‌ها و سنت‌های اجتماعی

1. *Lyrical Ballads*

2. Samuel Taylor Coleridge

3. Robert Southey

4. Percy Bysshe Shelley

5. John Keats

طبقه‌ی متوسط رنج می‌برند. اما او نیز قهرمانانی می‌آفریند اساطیری، جاودانه و بیروز بر ستم ستمگران و موانع جامعه. شاید بتوان گفت رمانتیسیم بایرون با شروع سفرهایش به پرتغال، اسپانیا، ترکیه و یونان آغاز شد. پیش از آن در آثاری چون *خنی‌گران انگلیسی* و *مُتقدان اسکاتلندی* (۱۸۰۹)^۱ بیشتر از شاعرانی چون جان درایدن^۲ و الکساندر پوپ^۳ الهام می‌گرفت و شاعرانِ عصر خود همچون والتر اسکات^۴، نامس موره^۵، متیو لوئیس^۶، ویلیام وردزورث، ساموئل کلریج و جان کیس را مورد انتقاد و استهزا قرار می‌داد. اما در چایلد هرولد دیگر از منش کنایه‌آمیز درایدن و پوپ خبر نبود و به جای آن در شعر خود آشوب و غوغای جنگ، شور و اشتیاق به ازان، تاجید مناظر باشکوه و خستگی‌های روحی سودازده را انعکاس می‌داد. رمانتیسیم بایرون از نوع رمانتیسیم تاریخی اسکات نیست بلکه نشانی سوبژکتیو از فردیت خود اوست که در *چار و لثسمیرتس*^۷ است. بایرون همچنین در آثار خود از داستان‌های ترسناک رمانتیک مانند نوشته‌های *هوراس والپول*^۸، آن رادکلیف^۹ و متیو لوئیس الهام گرفته است.

رویای سرزمین پارس

بایرون سال‌ها، پس از بازگشت از قسطنطنیه به انگلستان، رویایی در سر می‌پروراند:

1. *English Bards and Scotch Reviewers*

2. John Dryden

3. Alexander Pope

4. Sir Walter Scott

5. Thomas Moore

6. Matthew Lewis

7. Weltschmerz: به معنای «خستگی دنیوی»، اصطلاحی است که نویسنده‌ی آلمانی قرن نوزده، ژان پل، ابداع کرد و بیانگر احساس و وضعیتی است که در آن انسان با تجربه‌ی واقعیت فیزیکی خود قادر نیست به تمایلات و خواسته‌های ذهنی خود پاسخ دهد. این نوع جهان‌بینی در میان نویسندگان رمانتیک همچون بایرون، هرمان هسه و هاینریش هاینه دیده می‌شود.

8. Horace Walpole

9. Ann Radcliffe

رویای سفر به سرزمین پارس. در ۱۸۱۲ در نامه‌ای به فرانسیس هاجسن^۱ اعلام می‌کند که: «در بهار ۱۸۱۳ انگلستان را برای همیشه ترک خواهم کرد... نه خلق و خویم و نه سرشتم با سنت‌ها و شرایط حاکم در اینجا جور در نمی‌آید. باید بتوانم به طریقی شرق‌شناس خوبی شوم».^۲

او به کشورهای ترکیه، آلبانی و یونان سفر کرد. اما رویایش برای سفر به یک کشور هرگز محقق نشد: ایران زمین. بایرون در نامه‌ای به مادر خود در اکتبر ۱۸۰۸ از برنامه‌های سفرش به سرزمین پارس می‌نویسد و در نامه‌ای دیگر امیدوار است بعد از دید دوباره‌ی خود به قسطنطنیه، به ایران برود. او هرگز موفق به دیدار این مرزوبوم نشد، اما به چنان به مطالعات خود در مورد شرق و سرزمین پارس ادامه داد و در این آثار با آیین زرتشت آشنا شد. در آستانه‌ی قرن نوزدهم، اساطیر خاور نزدیک موضوع مورد علاقه‌ی ریسندگان روز بود. بایرون در ۱۸۱۶ به آثار عرفان نئو افلاطونی اسکندریه و همچنین آیین زرتشت به شدت علاقمند شده بود (جیمز تویچل، ۶۰۳-۶۰۱) و برای دستیابی به آثار آیینی و عرفانی شرق به مطالعه‌ی آثار شرق‌شناسانی چون ویلیام جونز و ایزاک دیزریلی^۳ پرداخت. او از آثاری همچون کتابخانه‌ی شرقی^۴ دریلو، فرهنگ لغات فارسی، سریس^۵ انگلیسی جهان ریچاردسن^۶ و سفرنامه‌ها بهره می‌برد. دیگر رمانتیک‌های هم‌دوره‌ی رابینز مانند جان کیٹس، پرسی بیش شلی و تامس مور در مورد دین زرتشت مطالبی در آثار خود به آن اشاراتی کرده بودند.

اما چه چیزی در شرق و بالاخص در ایران نظر این شاعر جوان را جلب کرده بود؟ در آیین زرتشت چه می‌جست؟ قهرمان بایرونیک خود را شاید! پاسخ را شاید

1. Francis Hodgson

۲. نامه‌ها و خاطرات بایرون، جلد سوم، ص ۱۶۳.

3. Isaac D'Israeli

4. *Bibliothèque orientale*

5. Barthélemy d'Herbelot

6. John Richardson

بتوان بیش از همه‌جا در اثر معروف او مانفرد یافت. مانفرد شعری نمایشی ست در سه پرده و اثری اعترافی و خودزندگی‌نامه‌ای محسوب می‌شود. این اثر، که اولین قطعه‌ی کامل نمایشی بایرون محسوب می‌شود، مشهورترین و تأثیرگذارترین اثر بایرون در قرن نوزدهم در اروپا بود، چنان‌که در همان قرن نوزدهم، هجده‌بار به زبان آلمانی و بارها به زبان‌های روسی، اسپانیایی، فرانسه، ایتالیایی، یونانی و هلندی ترجمه شد. مانفرد شخصیتی بسیار ژرف‌تر از دیگر قهرمانان بایرون دارد. چایلد هرید، برای مثال، خود را فیلسوف نمی‌داند یا تظاهر به تخصص در الهیات نمی‌کند. «تور، کاترین، سلیم و آلپ نیز، با پرسش‌هایی که ذهن مانفرد را درگیر کرده است، به خود زحمت نمی‌دهند. هرچند مانفرد و جُور (گبر) هر دو در ضدیت با مسیحیت مشترکند».

این قهرمان بایرونی از سلزهای ست محصور و مقهورِ خاطره‌ی خویش از جرمی ناگفتنی، او به جست‌وجوی فراموشی و نسیانِ چنین خاطره‌ای میان قصر خویش و طبیعت سرگردان است. افراد زیادی در مسیر او قرار گرفته و در صدد یاری او برمی‌آیند. همچنین ارواح بسیاری را ملاقات می‌کند، ارواحی که بر طبیعت و سرنوشت انسان حکم می‌رانند.

بایرون، در این نمایش‌نامه، شخصیتِ اهریمن^۱ را در جایگاه رهبرِ ارواح شرور به تصویر می‌کشد. او در آثاری چون تاریخ سرزمین پارس^۲ نوشته‌ی جان ملکوم^۳ خوانده بود که اهریمن در آیین زرتشت نماینده‌ی شر است و به سواره‌ها و اورمزد که نماینده‌ی خیر است، ضدیت دارد. در نهایت نیروی خیر و اورمزد، به دلیل آن‌که آگاهِ مطلق است، فراگیر و بر اهریمنِ دون چیره خواهد شد. بایرون در مانفرد به اورمزد و برتری او اشاره می‌کند اما نام او را به زبان نمی‌آورد؛

مانفرد

به او بگوی تا به آن‌که بالاسر است تعظیم کند،

به آن بی‌کران فرمانروا -

همان خالقی که او را نافرمان خلق کرد -

مانفرد، پرده‌ی دوم، صحنه‌ی چهارم

طبق اعتقادات آیین زرتشت هر دو نیروی خیر و شر بر گروهی از ارواح، که سلسله‌امراتی از فرشتگان را تشکیل می‌دهند، حکم می‌رانند. امشاسپندان ملازمان اورم به حساب می‌آیند. آنها نقش نگهبان شش گروه از آفریده‌های جهان را دارند: وهمن (بهم)، نگهبان جانوران سودمند، اشه وهیشه (اردیبهشت) نگهبان آتش، خستره ویریه (سهر)، نگهبان فلزات، سپننه آرمیتی (سپندارمذ) نگهبان زمین، هیوروات (خرداد) نگهبان آب، امرتات (امرداد) نگهبان گیاهان. در متون متأخر، امشاسپند هفتمی با نام سروش به ششم از امشاسپندان افزوده شده که در گروه اهریمن رقیبی با نام آیشمه یا خشم دارد.

سردیوان نیز ملازمان اهریمن هستند. هر یک از آنها مسئول امری شر است. اکومن دشمن بهممن و نمادی ست از بداندیشی و آنتی‌ناپذیری. ایندیره دشمن اردیبهشت است و بازدارنده‌ی نیکویی و نظم. ساوول دشمن شهریور است و نمادی از ستمکاری و شهریار بد. ناهیه دشمن سپندارمذ و بازدارنده‌ی قناعت و رضایت است. تیریز دشمن خرداد است که گیاهان و دام را زهرآگین می‌سازد و زیز دشمن امرداد و پدیدآورنده‌ی زهر است.^۱

در صحنه‌ی اول نمایش وقتی مانفرد گروهی از ارواح را احضار می‌کند، هفت روح ظاهر می‌شوند. به باور موریس کوئینلن^۲ در مقاله‌ی «آیین زرتشت و

۱. موریس کوئینلن، «آیین زرتشت و مانفرد بایرون»، ص ۷۲۹.

مانفرد بایرون^۱، روح هفتم احتمالاً همان ایشمه و نماینده‌ی خشم و غضب است که با شش روح اهریمنی اصلی همراه می‌شود. هر یک از این ارواح خبیثه ترانه‌ای می‌خواند و در آن به بودگاه خود اشاره می‌کند. اولی در ابرها و الباقی هر کدام در مون بلان^۲ (به معنای کوه سپید)، اقیانوس، آتشفشان، باد، شامگاه و ستاره‌ای مقیم‌اند. هر یک از آنها نیرویی طبیعی در اختیار دارد و آن را در جهت شر به کار می‌بندد. برای مثال روحی که فرمانروای کوه است فرمان فرود بهمن را می‌دهد و روح باد ایجاد تندباد می‌کند. هرچند این بلایای طبیعی دقیقاً با سزدیوان اهریمن در آیین زرتشت منطبق نیستند، با این حال به موازات آنها نقش مهمی را، که عوامل طبیعی در آن آیین ایفا می‌کنند، از دست می‌دهند.

وقتی اهریمن ظاهر می‌شود، علاوه بر ارواح فوق، گروه دیگری از سرنوشت‌های سه‌گانه ویمیسیر، نیروی را همراهی می‌کنند. سرنوشت‌ها در نظام اهریمن نسبت به ارواح خبیثه قدرت کمتری دارند و مسئول آزادسازی غاصبان، انتشار طاعون، نابودی کشتی‌ها و غرق کردن مسافران‌اند.

اما مانفرد، برخلاف قهرمانان یوهان ولفگ آنگ فتن‌گفته^۳ و کریستوفر مارلو^۴، فائوست^۵ و فاستوس، شخص یا نیروی دامن‌دار را جز خود در سرنوشت بد خویش مقصر نمی‌داند.^۵ او قهرمانی است که خیر و شر را از هم تمییز می‌دهد و از اراده‌ای قوی برخوردار است. اگرچه شر امری اجتناب‌ناپذیر و بخش از تقدیر است، مانفرد در مبارزه با شر به اراده‌ی خود متکی است. او در سراسر نمایشنامه عواره با نیروهایی، که از شکست‌ناپذیری‌شان آگاه است، در ستیز است. تسلط آنها بر مانفرد از ابتدای نمایشنامه مشهود است و چنین گفته می‌شود که ستاره‌ی شومی سرنوشت

1. Mont Blanc

2. Johann Wolfgang von Goethe

3. Christopher Marlowe

4. Faust

۵. کُجران، مانفرد، ص ۱۵.

او را رقم زده است. و خیلی پیش تر در «آن ساعت بی نام و نشان» به این باور رسیده است که امید در سرنوشت او جایگاهی ندارد. طبیعتاً نومیدی به یأس منجر می شود؛ اما برای مانفرد چنین نیست. او مأیوس است، ولی به خاطر اراده ی قوی و اعتقادات مذهبی اش هرگز تسلیم یأس نمی شود. در واقع، بهترین ویژگی او همان است که با وجود آگاهی از آن چه اجتناب ناپذیر است از تسلیم در برابر نمایندگان شرور اهریمن سر باز می زند. در پایان نمایش نامه نیز به این موضوع مهم اشاره می شود، زمانی که نه توبه ی راهب را می پذیرد و نه تسلیم به عفریتی می شود که فرستاده ی شیطان است.

مفهوم شر و خیر در آیین زرتشت مطابقت دارد. در این آیین خیر و شر نه تنها ضد هم که از یکدیگر مستقل عمل می کنند. ابتدا نیروهای خیر و شر را می سازند. ما پس از سال ها اورمزد بر اهریمن چیره می شود. دوگانه گرایی، یا دوالیسمی که در آیین زرتشت از ستیز میان این دو نیرو وجود دارد، قهرمان این نمایش نامه را نیز درگیر می کند. او در کشاکش مبارزه با این دو نیرو در درون خود دوگانگی خیر و شر را به توان رسانده است. اعتقاد به این که مبارزه ی دائمی علیه شر کلید فتح نهایی خیر است در جمله «آخر مانفرد خطاب به راهب بازتاب دارد. زمانی که اولین نسخه ی اثر به دست بایر زرتشت»، متوجه شد که آخرین نکته ای را که قهرمان داستان به آن اشاره می کند حذف شد. در اوقات تلخی فراوان خطاب به ناشر می نویسد که «تمام تأثیر و نکته ی اخلاقی اثر را با حذف خط آخر سخنان مانفرد از بین برده اید، و چرا چنین کرده اید، من نمی دانم». «این جمله ساده را که مانفرد خطاب به راهب می نویسد، می توان چنین ترجمه کرد: «پیرمرد! مردن آن قدرها هم سخت نیست.» مانفرد ممکن است همچون قهرمانان شیکسپیر از شدت رنج دنیوی به استقبال مرگ رود. اما نکته ای «اخلاقی» در این جمله نهفته است که

شانِ قهرمان بایرون را از قهرمانی فانی فراتر می‌برد. بایرون برای قهرمانِ خود با وجود آگاهی از محکوم بودنِ خویش راه چاره و تسلیِ خاطری می‌یابد. او به سانِ یک زرتشتی تمام‌عیار، مبارزه‌ی خود علیه شر را ممکن می‌داند و بنابراین از مرگِ گریزی و باکی ندارد، چراکه به دلیل انتخاب نکردن نیروی شر طی این سفر درونی بر این باور است که در نهایت خیر بر شر چیره خواهد شد، اگرچه نه در این دنیا که در دنیای پس از مرگ.

مانفرد: شری‌ایشی

شعرِ نمایشی مانفرد، بایرون در تابستان ۱۸۱۶ آغاز و در آوریل ۱۸۱۷ به پایان رساند و طی دو ماه مت‌شرک، مانفرد را شاید بتوان، از حیث شخصیت و درونمایه، رمانتیک‌ترین اثر این شاعر بزرگ انگلیسی دانست. در این اثر شخصیتی فاستوسی وجود دارد که زندگی خویش را صرف آن کرده، تا همچون همتایانِ خود پرومته‌ی شلی و اندیمیون^۱ کیتس با نیروهای تاریخیِ ماورائی پیوند زند. به قولِ جیمز توئیچل^۲ در مقاله‌ی خود "ساختار ماورائی طبعی مانفرد بایرون"، مانفرد در نهایت به موفقیتی نائل می‌شود که شاید هیچ شخصیتِ دیگری در قرن هجدهم از پس آن برنیامده بود: از جسم و ذهن این دنیایی عبور می‌کند تا به دنیای ماورا دست یابد. اما بر خلاف دو شخصیتِ رمانتیکِ فوق‌الذکر نه تنها به دنبال آرزو نه رود که همچون دریابانِ پیرِ کلریج از گذشته نیز گریزان است.

بایرون می‌نویسد که مانفرد نمایش‌نامه‌ای است «بس پرشور، متافیزیکی و وصف‌ناپذیر. تقریباً همه‌ی اشخاص - مگر دو یا سه نفر - از جنس خاک و باد یا آب هستند، قهرمان اثر هم ساحری است سرگردان و ارواحی را احضار می‌کند که به هیچ درد او نمی‌خورند». بایرون با ایجاد نمادهایی، چون ارواح و سرنوشت‌ها در نظام

فراطبیعی، قدرتِ تفکر و احساسِ مانفرد را به چالش می‌کشد و او را به قهرمانی رمانتیک تبدیل می‌کند. او با نیروی سحرِ خود بینِ اندیشه و احساس در حرکت است. هرچند احساساتِ او از اندیشه‌اش فراتر می‌روند.^۱ ارواح در مانفرد بیش از این‌که جنبه‌ی تزیینی داشته باشند به این منظور خلق شده‌اند تا فرای دنیای قهرمانِ نمایش‌نامه دنیایی بیافرینند و دنیای درونی وی را بازتاب دهند. یکی از دلایل قرار گرفتن این اثر در زمره‌ی آثار رمانتیک این است که قهرمانِ نمایش‌نامه از ذهن به سمت طبیعت و از سطح به اسطوره حرکت می‌کند. به عبارتی دیگر، از دنیای درون به طبیعت روی می‌آورد و عواملِ درونیِ ذهن را به بیرون فرامی‌فکند. او از آنچه در دنیای درون است، اسطوره می‌سازد. رمانتیک‌ها به حرکت میان طبیعت، ذهن و اسطوره بسیار پرداخته‌اند. جان کیتس، برای مثال، در قصیده‌ای به پسیخه^۲ از اسطوره به سمت ذهن حرکت می‌کند. یعنی برای پسیخه (به معنای ذهن، روح و روان) که معشوق و دلداری‌رسر^۳ (خدای عشق) است، در ناحیه‌ای بکر از ذهنِ خویش زیارتگاهی می‌سازد، جایی که سانس‌های فکا، به جای شاخه‌های کاج در باد زمزمه می‌کنند. به عبارتی کیتس اسطوره و طبیعت را به درون ذهن می‌کشاند و آنها را عواملی درونی می‌داند. پسیخه دیگر معشوقِ او نیست. دنیای خارج از ذهن نیست؛ خودِ روح است که در ذهنِ عاشقِ شاعر به تعالی می‌رسد. همان‌گونه که در اسطوره‌ی یونان، متعالی گشت و به خدایی رسید. در مانفرد اما نیروهای ماورای طبیعی را که با ذهنِ مانفرد به جریان می‌افتند، در قالب اسطوره به تصویر می‌کشد. بایرون دو نیروی خیر و شر را که در ذهن انسان وجود دارد در دو شخصیت لطیفی اورمزد و اهریمن متجسم می‌کند. وی به‌خصوص در پرده‌ی دوم این نمایش‌نامه دنیایی را خلق می‌کند که دنیای درونِ قهرمان را بازتاب می‌دهد. مانفرد محکوم به

۱. تونبجل، صص ۴-۶۱۲.

2. *Ode to Psyche*

3. Eros

زندگی در زنجیر بی صدای خاطرات خویش است. و چشمانی که روزی برون را می‌نگریست، حالا بسته می‌شود تا درون را بنگرد. او به این ادراک می‌رسد که:

مانفرد

ارواحی که احضار می‌کنم ترکم می‌گویند
 طلسم‌ها که خوانده‌ام گمراه می‌کنند
 به عاجلی که حساب می‌کردم، شکنجه‌ام داد؛
 دیگر به یاریِ فراانسانی تکیه نخواهم کرد.

مانفرد، پرده‌ی اول، صحنه‌ی دوم

نوافلامون، ای، می‌کنند به جهانی اعتقاد داشتند که از خدای یکتا به سمت جهان پدیده، آغاز شده بود. و حالا بایرون در این اثر از جهان پدیده‌ها به یگانگی در ذهن خود حرکت می‌کند. حرکتی از کثرت به سوی وحدت. مانفرد از طبیعت درخواست یاری می‌کند. رهایش بخشد اما در نهایت به این حقیقت پی می‌برد که با خویشتن خویش (دنیای درون) است که باید به صلح برسد، نه طبیعت (دنیای بیرون) و به درک «مادرون را بنگریم و سال را می‌رسد»

مانفرد

... مادرم، زمین!

و تو ای نوروزِ آغازگر، و شما، ای کوه‌ها،

ز چه روید زیبا؟ یارای عشق ورزیدنم نیست.

مانفرد، پرده‌ی اول، صحنه‌ی دوم

ارواحی که در پرده‌ی اول ظاهر می‌شوند، عوامل اجرایی و تولیدی در طبیعت‌اند که تنها بر عناصر چهارگانه‌ی موجود در طبیعت اعمال قدرت می‌کنند و نه بر ذهن و روان انسان. به همین دلیل خواسته‌ی مانفرد را برای فراموش کردن خویش اجابت نمی‌کنند. روح هفتم حاکم بر ستاره‌ایست که بر سرنوشت مانفرد

حکم می‌راند. اما در نمایش‌نامه چنین برمی‌آید که نه ستاره بر مانفرد و نه او بر ستاره‌اش تسلطی ندارد.

بالای قلمرو ارواح خبیثه و ستاره‌ی مانفرد، ساحره‌ی کوه‌های آلپ قرار دارد. او مادر قدرتمند زندگی زمینی و سرچشمه‌ی زیبایی‌های مادی‌ست. زمانی که مانفرد متوجه می‌شود که باید برای دسترسی به امکاناتی که ساحره برایش مهیا می‌کند مطیع خواسته و فرمان او گردد، رو برمی‌گرداند. مانفرد در آن لحظه بیش از هر زمان دیگر تنه‌است. پس از آن که به ساحره‌ی آلپ پشت می‌کند، در دو صحنه‌ی پایانی پرده‌ی دوم به محضر اهریمن می‌رسد: همان اهریمنی که در آیین زرتشت منشأ شر محسوب می‌شود. اهریمن در جایی دیگر می‌نویسد که مانفرد «در نهایت شخصاً به منشأ شر روی می‌آورد و روحی که احضار می‌کند به او پاسخی مبهم و ناگوار می‌دهد». حالا دیگر در این ارواحِ راسطه را پشت سر گذاشته و اکنون وقت آن است تا ذهن خویش و عالم غیر طبیعی را به چالش بکشد. این عالم غیرطبیعی، از نیمه‌ی دوم پرده‌ی دوم نمایش‌نامه، شکل دیگری خواهد گرفت. اگر مانفرد در پرده‌ی اول و نیمه‌ی اول پرده‌ی دوم قدرت احضار و سرخص کردن ارواح خبیثه‌ی طبیعت، ستاره‌ی خود و ساحره‌ی آلپ را داشت، در برابر اشباح دو صحنه‌ی پایانی پرده‌ی دوم عملاً قدرتی ندارد.

از متن نمایش‌نامه چنین برمی‌آید که اهریمن نیروست‌های سه‌گانه و نمیسس را تحت سلطه دارد. نمیسس در اساطیر یونان الهه‌ی خیر و شر، عدالت و انتقام است و به‌طور کلی در فرهنگ غرب مجری عدالت است. شکی نیست که سرتاسر نظام اهریمن را شر فراگرفته است. نمیسس از دسته‌ی اجنه‌ی شرور است که «سربر شکسته‌ی شاهان را مرمت» می‌کند، برای ابلهان همسر می‌گزیند، خاندان شاهی را باز می‌گرداند، مردان را بر عدویشان انتقام می‌جوید و از کینه‌ورزی‌هاشان

۱. نمیسس در زبان انگلیسی به معنای رقیب سرسخت و عاملی انحطاط و سقوط است.

نادم، و «عاقلان را به جنون» برمی‌انگیزد. نمیسس همان کسی ست که با رخصت از اهریمن روح آستارته را احضار و بدین طریق خواسته‌ی مانفرد را اجابت می‌کند. مانفرد از اهریمن می‌خواهد تا در مقابل آن‌که بالاسر است، آن «بی‌نهایت حاکم» و «خالقِ یکتا» زانو بزند. حالِ این «بی‌نهایت حاکم» همان یگانه‌ی مطلقِ نئوفاطونی باشد، «خدا و پادشاه نخستین» یا مبلیکوش باشد و یا اورمزد زرتشت، فرق پندانی ندارد. مهم آن است که برای او بالاترین مقام را قائل می‌شود.

مانفرد در صحنه‌ی چهارم پرده‌ی دوم به‌سان پیغامبری از دوزخ دیدار و اهریمن را مرقات می‌کند. او با غارها و کوه‌ها مأنوس است و عناصر طبیعی را ارج می‌نهد. او خود را با جویان مقایسه می‌کند و با این کار در مقام پرستش اورمزد (خدای روشنایی) درمی‌یابد، چراکه نویسندگانِ کلاسیکِ مجوس را با «پیشگوی زرتشتی» مترادف می‌دانستند.

در زمان زرتشت گروهی از کشیشان به مرتبه با نام مجوس ظهور کردند. آنها پیروان سرسپرده‌ی زرتشت بودند و مأذونیت آنها نگهداری از آتش مقدس، دفع ارواح شرور و مددخواهی از اورمزد بود. آنها با کشیشانِ کلدانیِ بابل در علم نجوم تبحر یافتند. برخی بر این باورند که مجوسان آواره‌ی زرتشت را تحریف کردند. همچنین گفته می‌شود که ایشان با خواهرانِ خود ازدواج می‌کرده‌اند. در نمایش‌نامه‌ی مانفرد دوبار به‌طور مستقیم به مجوسان اشاره می‌شود. یکبار در پرده‌ی سوم، صحنه‌ی چهارم از زبان روح و دیگری وقتی مانفرد از آشنایی خود با «ابدیت» می‌گوید و خود را با مجوسان مقایسه می‌کند (پرده‌ی دوم، صحنه‌ی دوم). او، همانند مجوسان، قادر است ارواح را با ذکر اوراد یا مناسکی احضار کند (پرده‌ی اول، صحنه‌ی اول).

بایرون خوانده بود که اورمزد (اهورامزدا)، در آیین زرتشت، آفریننده‌ی جهان و خالقِ روشنایی و تاریکی، زاینده‌ی نیکی‌ها و برقرارکننده‌ی نظم هستی ست و

اهریمن که زاینده‌ی بدی‌ها و اندیشه‌ی بد است برای از میان بردن نیکی و روشنایی تلاش می‌کند. ولی چون اهورامزدا آگاه‌تر و برتر از اهریمن است، سرانجام بر او چیره می‌شود. تأثیرپذیری بایرون از آیین زرتشت در این نمایش‌نامه بارز است. چنان‌که وی در دوسطر ابتدای نمونه‌ی پیشین به رابطه‌ی نور و تاریکی در همان آغاز نمایش‌نامه اشاره می‌کند.

نور و تاریکی دو نماد اصلی در آیین زرتشت و نماینده‌ی خیر و شر هستند. ارواح خبیثه اعمال پلید خود را در تاریکی انجام می‌دادند و خطاهایشان به هنگام طلوع خورشید متوقف می‌شد. برای همین است که ارواح خبیثه در این نمایش‌نامه فقط در طول شب با سر می‌شوند. آنها، همان‌طور که در صحنه‌ی اول دیده می‌شود، از نور بیزارند. حتی، نور در پرده‌ی اول با چراغ خود وارد می‌شود، روح ششم گلایه می‌کند و بدین طریق به مابل نور و تاریکی اشاره می‌شود:

روح ششم

خانه‌ام سایه‌ی شب زار،

با نور جادویت عذاب می‌دهی، ای یار؟

مانفرد، پرده‌ی اول، صحنه‌ی اول

مانفرد چراغی در دست دارد که آن را می‌توان، نه‌تنها در زرتشت دانست، او پرچمدار نور است و قهرمانی که در نهایت زیر پرچم شیطانی می‌رود. گبرها برای نگهداری از آتش مقدس، که نماد نور است، مناره می‌ساختند. مانفرد در مناره‌ای^۱ مناسبک عرفانی را به جای می‌آورد، زیرا در آنجا مناره‌های تاریک^۲ محل اجتماع ارواح خبیثه‌ی اهریمن هستند. او در یکی از تکان‌دهنده‌ترین بخش‌های نمایش‌نامه، در خطابه‌ای به خورشید، چنین می‌گوید:

مانفرد

ای گویِ باشکوه! معبودِ روزگارانِ کهن،
 و تبارِ پرشورِ مردانِ تنومند،
 ... ای گویِ بی‌همتا! تو میهرِ مسلم بودی،
 از آن پیش‌تر که رازِ آفرینشت عیان شود!
 ... تو ای خداوندگارِ خاک!
 و مظهرِ رازهایِ نهان –
 که تر را سایه‌ی خود ساخت؟ تو ای سرورِ اختران!

مانفرد، برده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم

مانفرد در این خطوط خورشید که نماد اورمزد است سلام و او را ستایش می‌کند و با این حرکتِ آیینِ زرتشت، ارج می‌نهد. اگرچه مانفرد در جایی با اهریمن همنشین می‌شود، اما بایرون او را می‌پندد به روشنایی می‌آفریند. روح حقیقی او ستاینده‌ی خالقِ روشنایی است و از آنجاکه در آیینِ زرتشت، خورشید تجلیِ مادیِ اورمزد در طبیعت محسوب می‌شود، همان با جانش درمی‌آمیزد که با غروبِ آن زندگی او نیز غروب می‌نماید.^۱ از طرفی، خطابه‌ی او تداعیِ گر خطابه‌ی هرولد به عناصرِ طبیعی همچون اقیانوس و کوه‌های آلپ در سفرِ زیارتیِ چایلد هرولد است: خطابه‌ی رمانتیک، طبیعت در رمانتیسم مکملِ احساسات انسانی است و اساساً نقشِ مهمی دارد. وردزورث طبیعت را تسخیر می‌کرد، در حالی که طبیعتِ همدم و همنشینِ بایرون بود. او همچون کلریج، به زوایای مختلف آن آگاه بود: از یک طرف زیبا بود و مقابلِ مشکلاتِ زندگی شهری، تمدن و شرارت انسانی؛ از طرفی دیگر خشونت و خطراتِ عواملِ طبیعی را کاملاً می‌شناخت. در چایلد هرولد، طبیعتِ سرپناهی است برای هرولد تا از کشمکش‌های انسانی در امان

۱. پیتر کوچران، مانفرد: بر اساس نسخه‌ی خطیِ بایرون، صص ۱۴۳-۱۳۶.

باشد. از طرفی خشمی را که در میان عوامل طبیعی همچون بهمن‌ها و آتشفشان‌ها وجود دارد به تصویر می‌کشد.

البته در پرده‌ی دوم مانفرد، حضورِ ساحره‌ی آلپ و ردزورثی ست. چراکه و ردزورث برای طبیعت مقامی خداگونه قائل بود. بایرون، با نپذیرفتن یاری از جانب چنین مقامی، در واقع خود را از نوعِ نگرش و ردزورثی جدا می‌سازد. چراکه بایرون، بر خلاف و ردزورث و حتی شلی، این طرز فکر را که «طبیعت هرگز خیانت نکرد» به قلبی که به او عاشق است» (تینترن آبی)^۱ باور نداشت. او طبیعت را می‌داند اما پرستش نمی‌کرد.^۲

این شاعر، نیک انگلیسی، در قسمت پایانی خاطراتش، به طبیعتی اشاره می‌کند که برایش هم‌ان زن و شکوه به ارمغان می‌آورد: «من عاشقِ طبیعت هستم و ستاینده‌ی زیبایی مرئوسانم. سنگی مفرط را تحمل کنم و فقر را خوش‌آمد گویم. و من باشکوه‌ترین مناظر دنیا را دیده‌ام. اما همه‌ی این‌ها یادآورِ تلخی‌ها و بیش‌ازهمه به‌خصوص این اواخر جدایی از وطن، که تمام عمر با من خواهد بود، مرا صیدِ خویش کرده‌اند. و نه موسیقی شبان‌ها نه سقوط بهمن‌ها نه سیلاب‌ها نه کوه‌ها نه یخ‌رودها نه جنگل‌ها نه ابرها حتی لحظه‌ای باری که بر قلبم سنگینی می‌کند را سبک نکرده‌اند نه مرا قادر می‌سازند تا هویتِ اسفبارِ خود را در جبروت و غر و شکوه اطرافم، بالای سرم و زیر پایم، فنا کنم».^۳

بایرون در مانفرد از عوامل طبیعی به نظامی فراطبیعی روی می‌آورد. توییچل الگوی فراطبیعی را در این اثر به دو بخش نئو افلاطونی در پرده اول و زرتشتی در پرده‌ی دوم تقسیم می‌کند. شخصیت‌های هر گروه عبارتند از عناصر

1. Tintern Abbey

۲. جروم مک‌گن، بایرون و رمانتیسیسم، ص ۱۸۲.

۳. خاطرات و نامه‌های بایرون، ص ۱۷۹.

نئوفلاطونی: ارواح خبیثه‌ی هفتگانه که شامل سماوی‌ها (روح اول)، اثیری‌ها (روح دوم)، آب (روح سوم)، زیرزمینی‌ها (روح چهارم)، باد (روح پنجم)، نورگریزها (روح ششم)، ستاره‌ی مانفرد (روح هفتم) و ساحره‌ی آلف است؛ و عناصر زرتشتی: اورمزد (معبود یکتا)، خورشید، اهریمن، ارواح ششگانه و سرنوشت‌های سه‌گانه.

اساس هر دو نظام بر پایه‌ی دوئالیسم است. نئوفلاطونیسم برای روح انسان دو مقام والا و پست قائل می‌شود. آیین زرتشت نیز قائل به دوگانگی خیر و شر در نظام هستی است. در پرده‌ی اول، هفت روح ظهور می‌کنند تا به مانفرد یاری دهند. هفت روح که هر یک نماینده‌ی عنصری در طبیعت است و از خاک تا افلاک (از پستی به بلندا) رسیدند. هر چند هیچ‌یک از این‌ها مددی به مانفرد نمی‌تواند برسانند. بایرون در اینجا مقام انسان را از انجم این ارواح فراتر می‌داند. انسانی که خواسته‌اش را نیرومندترین عناصر طبیعی و سماوی آن نمی‌تواند اجابت کنند و تنها خود او و اراده‌ی اوست که می‌تواند یاری‌رسان باشد.^۱ این ترتیب پس از آن‌که ارواح هفتگانه در برابر خواسته‌ی مانفرد، که فراموشی و سیان است، راهی جز مرگ نمی‌گذارند، مانفرد در یک خودگویی^۲ با استیصال می‌نویسد که دیگر به یاری فرانسائی تکیه نخواهد کرد و درنهایت در پایان پرده‌ی دوم، اراده‌ی خود را تسلیم شدن در برابر نیروی شر باز می‌دارد.

از طرفی، وقتی مانفرد در پرده‌ی سوم به راهب بزرگ برمی‌خورد که از او ملتسمانه می‌خواهد تا با روح خویش به صلح رسد و آن را با بهشت اشتیاق دهد پاسخ می‌دهد که «هر آنچه بوده‌ام، یا هستم، میان من و آسمان بوده است / موجود فانی را به میانجیگری بر نمی‌گزینم».

این قهرمان رمانتیک در هر صورت محکوم به فناست. دنیای دوگانه‌ای که

مانفرد در آن رها شده، عملاً از او انسانی عاجز و نیمه‌کاره ساخته که نه کاملاً خاکی ست نه افلاکی. یا همان‌گونه که بایرون در صحنه‌ی دوم پرده‌ی اول از زبان مانفرد می‌گوید: «نیمی خاک، نیمی اله، / نه یارای هبوطمان است و نه پرواز». او هرگز نمی‌تواند ایده‌آل را با واقعیت و آتش را با خاک آشتی دهد. سرنوشت مانفرد آن بوده که آزاد متولد شود و در نظامی کیهانی که بایرون خلق می‌کند این آزادی خود نوعی بردگی ست، چراکه در برزخ تاریک و روشن اختیار رها شده است. بایرون با طنز بهان خود اثری تراژیک خلق می‌کند که در آن نه به دنبال هبوط انسانی و الاست و نه مرگ انسانی عادی. بلکه ابرمردی را ترسیم می‌کند که مغلوب ذهن خویش و عالم وجود می‌گردد. یک قهرمان بایرونیک بسیار فرهیخته.

در دنبال مانفرد، بیروزی معنوی با فنانی مادی صورت می‌پذیرد. او درمی‌یابد که تنها به جبر انسانی بودن در این نظام طبیعی و بی‌هدف به زنجیر کشیده شده و به مرگ تسلیم می‌شود. از زندان تن‌رهایی یافته به معنا روی آورد. در مانفرد، همانند هر سایکودرام بیگاری، قهرمان با شر درگیر است و نه با مرگ. آن‌چه (جسم) مانفرد را نابود می‌کند، و در حقیقت باعث رهایی (روح) اش می‌شود، تسلیم نشدن او به اهریمن است.

تأثیرات ادبی

بایرون در خلق مانفرد از منابع بسیاری متأثر بوده است. ^۱ آن می‌توان به فانوس گوته، پرومته در زنجیر ^۲ آیسخولوس ^۳، قلعه‌ی اترانتو و مادر رموز ^۴ والپول، و تکی ^۵ ویلیام بکفرد ^۶ و راهب ^۷ لونیس اشاره کرد.

1. Prometheus Bound

2. Aeschylus

3. The Castle of Otranto

4. The Mysterious Mother

5. Vathek

6. William Beckford

7. The Monk